



تکامل یا ترقی؟

نقد توسعه و مبانی تمدن غرب از دیدگاه
شهید سید مرتضی آوینی

رساله جامع علوم انسانی

اشاره

ضرورت بحث درباره مبانی تاریخی تمدن غرب از آنجا پیش می‌آید که در میان همه مردم، چه آنها که شیفته و مرعوب فرآورده‌های این تمدن هستند و چه آنها که از بسط سلطه غرب در رنجند و حتی با آن به مبارزه برخاسته‌اند، این پرسش عمومیت یافته است که «چرا رنسانس و در پی آن انقلاب صنعتی در غرب پیش آمد؟ لوازم تاریخی چنین تحولی چه بود و چگونه همه این لوازم، به یکباره در غرب جمع آمد و مؤدی به تولد و رشد و اشاعه جهان‌شمول این تمدن شد؟»

این پرسش از جانب هرکس که عنوان شود، بسیار بجاست و البته حقیر مدعی نیستم که به این سؤال پاسخی کامل عرضه خواهم کرد، بلکه مقصود پایه‌گذاری بررسی و بحثی است که به یافتن جواب منجر شود. اگر «طلب» نباشد «وصل» حاصل نخواهد شد و اگر ما دل به روزمرگی خوش داریم و از تفکر درباره این مفاهیم کلی بگریزیم، هرگز راه نجاتی برایمان پیدا نخواهد شد.

انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر جدیدی در کره زمین است که دیر یا زود آثار تحقق آن را در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. مثل این سخن، مثل آن است که بگوییم: «ما فقط با دندان‌های غول می‌جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم.» آیا می‌توان فقط با دندان‌های غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و منشأ تحولی فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را، از اقتصاد و هنر گرفته تا سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.

ریشه همه تحولات ظاهری فردی و اجتماعی در تحولات اعتقادی است و به همین علت است که حقیر با یقین کامل و با اطمینانی اینچنین، درباره آینده جهان سخن می‌گویم؛ چرا که اکنون امت مسلمان بار دیگر به پیمان نخستین خویش با آفریدگار جهان بازگشته است، به عهد الست: الست بربکم قالوا بلی^۱ و این عهد الست، خورشیدی تازه را در آسمان تاریخ متولد ساخته است که نور آن سراسر جهان را در خواهد نورید و بنیان همه چیز را دیگرگون خواهد ساخت.

شناخت اجمالی ماهیت تاریخ کافی است که انسان را به چنین نتیجه‌ای برساند. بنابراین، پیش از ورود در بحث از مبانی تاریخی تمدن غرب بیان دو مقدمه به نسبت مفصل ضرورت دارد:

- نخست اینکه اصلاً ماهیت تاریخ چیست؟ و دیگر اینکه از کجا اصطلاحات «شرق» و «غرب» در زبان راه یافته است؟ غرب کجاست و غرب‌زدگی چیست؟ آیا مفاهیم شرق و غرب صرفاً جغرافیایی است؟ اگر نه، چرا ما یک تقسیم‌بندی جغرافیایی را با معانی جدید در باب تاریخ نقل کنیم؟

مباحثی که در مغرب‌زمین در باب تاریخ رواج دارد به هیچ کورسویی در ظلمات راهبر نمی‌شود. تفکر غالب غربی اگر چه دم از آزادی و ولنگاری می‌زند، اما با این همه، بسیار مایل است که در جهت رد مسئولیت از فرد، سیر تاریخ را سیری جبری بداند و از این طریق همه گناهان خویش را بر گردن تاریخ بیندازد. ما قصد نداریم که پای در کویر خشک و تفتیده این مباحث بگذاریم و مجموعه‌ای از عقاید را

کورکورانه کنار هم ردیف کنیم و فاضل‌مآبانه به‌روش روشنفکران امروزی اسم آن را پژوهشی در باب تاریخ بگذاریم، بلکه برای ما پر واضح است که سیر تاریخ منطبق بر صیوررتی است که عالم امکان از قوه محض تا فعلیت کامل طی می‌کند و بنابراین، سخن گفتن از مبدأ و معاد، سخن گفتن از تاریخ است. تاریخ یک حرکت رها شده و بی‌آغاز و انجام و انتظام‌ناپذیر در ناکجاآباد نیست که معلوم نباشد از کجا شروع شده، به کجا ختم می‌شود و بر چه سنت‌هایی استوار است؛ تاریخ آغاز و انجامی مشخص و صیوررتی قانونمند دارد. تاریخ در عین حال که دارای سیری ایجابی است، با اختیار انسان نیز منافات ندارد. نه اینچنین است که قهرمانان، یکه‌تاز عرصه تاریخ باشند و نه آنچنان است که جبر تاریخ برای انسان محلی از اختیار باقی نگذارد. تاریخ زندگی ما انسان‌ها بر کره ارض جزئی از صیوررت کلی عالم خلقت است و به‌راستی چگونه می‌توان پنداشت که ما انسان‌ها در عین حال که جزئی بسیار کوچک از نظام کلی عالم وجود هستیم، از نظم کلی و سنن آن تبعیت نکنیم و غایاتی جداگانه داشته باشیم؟

از سوی دیگر، نباید پنداشت که تبعیت از نظام کلی عالم خلقت و قانونمندی آن به‌مفهوم پذیرفتن جبر و نفی اختیار است. خیر. حقیقت این است که مطابق با فرمایش حضرات ائمه (علیهم‌السلام) باید به امری بین این دو امر (جبر و اختیار) ایمان آورد و پذیرفت که انسان در عین تبعیت از نظام کلی عالم که آغاز و انجام و صیوررتی مشخص و قانونمند دارد، دارای اختیار است و به اختیار سیر معین و مقدری را طی می‌کند. اگر برخی از علما فرموده‌اند که گرچه ما مختار هستیم اما در سلب اختیار از خود اختیار نداریم، به همین معناست. «ما مجبور هستیم که مختار باشیم» و این عبارت بسیار خوب از عهده بیان اصل مطلب برمی‌آید.

در آیه مبارکه یازدهم از سوره «فصلت» در این باره به‌روشنی سخن رفته است: **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا و لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.**^۲ البته ادراک بیان آیه مبارکه در تمامی اجزای آن نیاز به دقت بسیار و بحث‌هایی بسیار مفصل دارد که از حوصله این نوشته بیرون است، اما آنچه در

زمینه این تحقیق خاص می‌توان از آیه مذکور برداشت کرد، این است که غایت حرکت آسمان و زمین، وجود مقدس آفریدگار عالم است و اگر چه آسمان و زمین به زبان حال بیان کرده‌اند که ما مشتاقانه به سوی تو می‌شتابیم، اما لفظ «کرها» بدین علت در آیه مذکور ذکر شده است که نشان دهد آسمان و زمین در این حرکت مجبور هستند و امکان سرپیچی از این حرکت غایی وجود ندارد. معنای حرکت غایی آسمان و زمین به سوی پروردگار عالم به‌عبارت ساده‌تر این است که حرکت کمی و کیفی جهان و تحولات ظاهری و باطنی آن، الهی و متکامل است.

تفکر مادی‌گرایی غربی خود اذعان دارد که تطورات طبیعی عالم سیری تدریجی را در جهت تکامل می‌پیماید. کسی نیست بپرسد که اگر جهان این حرکت غایی را- که در آیه یازدهم سوره «فصلت» آمده است- نمی‌داشت، چگونه ممکن بود که تطورات و تحولات و تبدلات عالم امکان در جهت تکامل سیر کند. وجود تکامل تدریجی در عالم فی‌نفسه بیانگر یک حرکت جوهری در ذات عالم است. وجود تکامل تدریجی در عالم فی‌نفسه بیان‌کننده این حقیقت است که تاریخ دارای سیری الهی است و آیات مبارکه بسیاری در **قرآن مجید** مؤید این مدعاست. آیات ۴۲ از سوره «نجم» و ۴۴ از سوره «نازعات» با بیان این معنا که «منتهای عالم امکان به‌سوی آفریدگار متعال است» تأییدکننده این حقیقت هستند که تاریخ سیری الهی دارد. ده‌ها آیه مبارکه دیگر در **قرآن مجید** در ظل معنای رجعت، به همین حقیقت پرداخته‌اند. از جمله در آیه یازدهم از سوره «روم» آمده است: **اللَّهُ يَبْدُو الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ لِرَجْعُونَ.**^۳ لفظ «ترجعون» با همین محتوا ۱۹ بار در **قرآن مجید** تکرار شده است. در آیه هشتم از سوره مبارکه «علق» **قرآن مجید** در این رجعت را بار دیگر وجود مقدس آفریدگار ذکر می‌فرماید: **إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى.**^۴ عبارت **إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** (بقره: ۱۵۶) به شهادت بسیاری از مفسران، از جمله علامه شهید استاد مرتضی مطهری (ره)، تنها از مبدأ و معاد یکایک انسان‌ها سخن نمی‌گوید، بلکه شامل همه نظام خلقت می‌شود؛ بدین معنا که مبدأ و معاد آفرینش، وجود مقدس پروردگار و به عبارت دقیق‌تر، ذات علیای اوست.

انقلاب اسلامی ایران
 آغاز عصر فرهنگی
 جدیدی در عالم و منشأ
 تحولی فرهنگی است
 که در آینده بنیان همه
 چیز را، از اقتصاد و
 هنر گرفته تا سیاست
 و تمدن، زیر و رو
 خواهد کرد و طرحی نو
 در خواهد افکند.



این سخن شاید برای علمای علم‌زده امروزی، «علمی»- به معنای اصطلاحی کلمه- نباشد، اما برای ما که پیرو قرآن هستیم کاملاً علمی- به معنای واقعی کلمه- است. ما از این سخن درمی‌یابیم که همه وقایع تاریخی، جغرافیایی، زیستی، سیاسی، اقتصادی و ... که در جهان اتفاق می‌افتد، در نهایت در جهت تحقق حق و بسط حاکمیت او در سراسر جهان اتفاق می‌افتد. هیچ اتفاقی نیست که حقیقتاً به ضرر اسلام باشد و روایت‌الخیر فی ما وقع- خیر در آن چیزی است که رخ داده است- و آیه مبارکه «وَوَكَّرُوا وَ مَكَرَاللهُ وَاللهُ خَبِيرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران: ۵۴)، هر دو اشاره به همین حقیقت دارند. وقایع فی‌نفسه در جهت حاکمیت حق اتفاق می‌افتند و سیر تاریخ، لاجرم به دولت جهانی عدل خواهد رسید و البته همان‌طور که عرض شد، این سخن را نباید به معنای نفی اختیار از انسان تلقی کرد. تقدیر عالم وجود بر سنت‌هایی لایتغیر و لایتبدل و لایتخلف بنا شده است و مختاربودن انسان از جمله این سنت‌هاست. «سنت» در بیان قرآن مجید به معنای قانونی است که تخلف و تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد، چنان که در آیه مبارکه ۲۳ سوره «فتح» آمده است:

سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً، قانونمندی در جهان به مفهوم نفی اختیار انسان نیست، بلکه مختاربودن انسان نیز یکی از همین مجموعه قوانین و سنت‌هایی است که در عالم جریان دارد. آیات مبارکه‌ای که ناظر بر خلافت و جانشینی انسان هستند، بر مختاربودن او گواهی می‌دهند، گذشته از آنکه عده‌ای از علما لفظ «امانت» را در آیه مبارکه اِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ (احزاب: ۷۲) به معنای اختیار تفسیر کرده‌اند و اگر لفظ «امانت» را به معنای ولایت و خلافت نیز بگیریم باز هم اختلافی به‌وجود نمی‌آید، چرا که آنچه به انسان لیاقت و استحقاق ولایت و خلافت بخشیده، اختیاری است که از جانب حضرت حق به او اعطا شده است.

این اختیار به معنای مطلق اختیار نیست. ما جزئی از کل عالم وجود هستیم و به‌عنوان یک جزء هرگز نمی‌توانیم از مجموعه قوانین و سنت‌های کلی عالم سربچی و تخلف داشته باشیم. چگونه ممکن است که یک جزء به

معنای تکامل و تعالی
تدریجی انسان در
معارف ما با آنچه
غربی‌ها در باب ترقی
دترمینیستی بشر
می‌گویند زمین تا
آسمان متفاوت است.
تکامل و تعالی برای
ما اصالتاً یک اعتلای
معنوی است که لاجرم
دارای آثار و برکات
دنیایی نیز هست.

اختیار خویش از مجموعه احکامی که بر کل آن حکم فرماست خارج شود یا بر آن احاطه پیدا کند؟ انسان مختار است نه مطلق‌العنان؛ باید بین این دو معنا تفاوت اساسی قائل شد.

نکته مهم دیگری که ذکر آن ضرورت دارد - و شاید بیشتر از هر چیز دیگر - این است که میان مفهوم تکامل و تعالی در معارف اسلامی ما و معنای ترقی (Progress) در مغرب‌زمین تفاوتی مبنایی وجود دارد. این دو لفظ را نه تنها نباید مترادف با یکدیگر دانست، بلکه هرگز نباید برای دومی (یعنی ترقی) شأن حقیقی قائل شد. مبنای اعتقاد به ترقی از پیدایش علوم جدید سرچشمه گرفته است و بنابراین، هرگز نباید انتظار داشت که ریشه‌های این فکر به ماقبل رنسانس بازگردد. در کتاب **اندیشه ترقی** نوشته سیدنی پولارد از کتاب **انقلاب رنسانس** نوشته ژوزف آنتونی مازئو نقل شده است که: «فکر ترقی، یعنی ترقی مداوم و بی‌حد و حصر در صعود مستقیم از یک وضعیت پست‌تر به سوی وضعیتی عالی‌تر، تا قرن هفده برای انسان ناشناخته بود.»

آقای سیدنی پولارد نویسنده کتاب مذکور بدون اینکه علم‌زدگی خویش را پنهان دارد، با اعتقاد به شأن خدایی برای علم، همه فرضیات مربوط به فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی و اقتصاد را حول محور اندیشه ترقی بررسی و تحلیل کرده است و از این نظر کتاب او، به‌خصوص برای آنها که مخالف با اعتقادات او هستند، بسیار خواندنی است.

حقیقت آن است که اندیشه ترقی مستقیم و بی‌وقفه بشر در طول تاریخ اصلاً اندیشه‌ای است که از علم‌زدگی برآمده است. علم‌زدگی و قول به شأن خدایی برای علم، یکی از وجوه عام تمدن امروز است و کم و بیش در وجود همه انسان‌های معاصر - به‌جز اهل ولایت - نشانه‌هایی از آن (علم‌زدگی) وجود دارد.

سیدنی پولارد معتقد است که اصولاً «اندیشه ترقی» «تنها پس از آنکه زنجیر موروثی اسارت روح... از هم گسست» پیدا شده است و «علم، اتکا به انتظام سرمدی عالم را برانداخت، و خود به مهم‌ترین جنبه زندگی انسان تبدیل شد. و از اینجا بود که انسان توانست به اصل پیشرفت وقوف حاصل کند...» و حق با اوست. اگر اعتقاد به نظام الهی جهان و اصالت روح با اشاعه علم‌زدگی از بین نمی‌رفت، هرگز بشر به چنین

اندیشه‌ای نمی‌رسید. او می‌گوید: هنگامی که دکارت بر طبق اصول ریاضی یک جهان نو و اطمینان‌بخش بنا کرد، عظمتش از جهان مذهب کمتر نبود، و هنگامی که نیوتون جهان واقعیت را با تمام پیچیدگی‌ها و تضادهایش در چند قانون عمومی گنجانید، دیگر واضح بود که انسان جدید در عرصه بزرگی از تلاش وارد شده و از دنیای پیشین فاصله زیادی گرفته است. دانشمندان که به جای فکر مجرد به پیشرفت علمی اهمیت می‌دادند، رفتار انسان جدید را تحت‌تأثیر خود قرار دادند.

نخست باید دید که مقصود آنها از پیشرفت چیست. غایت و عصاره این مفهوم را خود سیدنی پولارد در مقدمه کتاب مذکور بیان کرده است: «ولی حمایت وسیع متفکران از مفهوم «ترقی» نیز لزوماً از اعتقادات فلسفی و عقلی آنان سرچشمه نمی‌گیرد و در غایت امر به این حد می‌رسد که علم و فناوری به افزودن بر منافع مادی غرب ادامه خواهد داد، و به لطف غرب!»، همه جهانیان سریعاً به معیارهای اقتصادی و سیاسی مغرب‌زمین نزدیک خواهند شد و به قول دکتر لیچ (Edmond Leach) عاقبت انسان‌هایی بسان خدا، و حتی مقتدرتر از خدایان یونان باستان، پیدا خواهند شد که بر محیط خود تسلط مطلق خواهند داشت.»

پولارد در جمله‌ای که از دکتر لیچ نقل کرده اصل مطلب را بیان کرده است. اصولاً اگر کسی از تاریخ تفسیری مادی نداشته باشد، به مفهوم پیشرفت و ترقی نخواهد رسید. لازمه رسیدن به این مفهوم این است که شما نخست انسان‌های گذشته را نیمه انسان‌هایی مقهور طبیعت و اسیر توت‌ها و تابوهای خودساخته و غرق در فقر و گرسنگی و مرض بدانید. همه تلاش چنین انسانی متوجه تکامل ابزار تولیدش خواهد بود، چرا که غلبه بر قهر طبیعت و نجات از فقر و گرسنگی صرفاً در بهتر شدن ابزاری است که با آن به کار تولید غذا می‌پردازد. تنها در پرتو این تفکر است که تاریخ تمدن به اعصار سنگ و مفرغ و مس و آهن و... تقسیم می‌شود. انسان عصر حجر یعنی انسانی که ابزار تولیدش را از سنگ می‌ساخته است و انسان عصر مفرغ، از او پیشرفته‌تر است، چرا که ابزار تولیدش از سنگ به مفرغ تکامل یافته است. مهم ابزار تولید غذاست و اگر این قوم که ابزارش پیشرفته‌تر شده است قوم لوط هم

باشد، در تفسیر مادی تاریخ تفاوتی نمی‌کند. لازمه ادراک مفهوم پیشرفت در مرحله بعد این است که همه وقایع و اعصار شرم‌آور تاریخ غرب را به عنوان مرحله‌ای از پیشرفت تلقی کنید. اگر شما فی‌المثل دوران برده‌داری را در اروپا و آمریکا مرحله‌ای از پیشرفت محسوب ندارید، چگونه می‌توانید اعتقاد داشته باشید که بشر پیشرفتی مستقیم و بی‌وقفه داشته است؟ سیدنی پولارد با صراحت پیدایش و توسعه بردگی را یکی از نقاط روشن سیر تکاملی بشر می‌داند و تنها او نیست که اینگونه می‌اندیشد؛ لازمه پذیرفتن اندیشه ترقی همین است.

برای اثبات این سیر تکاملی می‌توان به نقاط روشنی اشاره کرد: استقرار اردوگاه‌های دائمی چادرنشینان، پیدایش امپراتوری‌های رودکناران که از نیروی آب استفاده می‌کردند و به اوزان و مقیاس و فن کتابت دسترسی داشتند؛ استخراج و تصفیه مفرغ و آهن؛ و یا پیدایش و توسعه بردگی. ولی این ترقیات صدها و هزارها سال طول می‌کشید، و حرکتش به قدری کند بود که برای مردم روزگاران قدیم قابل مشاهده نبود...

نقاط روشنی که او برای اثبات سیر تکاملی خویش ذکر کرده است مؤیدی بر مدعای ماست: اسکان عشایر کوچ‌رو (آغاز مدنیت)، پیدایش امپراتوری‌هایی با ابزار تولید متکامل، باز هم تکامل بیشتر ابزار تولید در تصفیه مفرغ و آهن، پیدایش و توسعه برده‌داری (شناخت نیروی کار و استفاده از برده‌ها در جهت تأمین نیروی کار لازم برای پیشرفت تولید) و...

مرحله بعدی سیری که سیدنی پولارد برای تاریخ ترسیم کرده است باید به اینجا برسد: ایجاد کارخانه‌های بزرگ و جایگزین کردن نیروی کارگرا به جای برده‌ها و بالاخره اتوماسیون (ماشینیسیم و خودکاری).

به‌راستی چرا غرب این همه در عمق تفکرات استکباری و امپریالیستی خویش غرق شده است که شناعیت این نحوه تحلیل تاریخ را ادراک نمی‌کند و این خزعبلات را به‌عنوان تاریخ تمدن به خورد ملت‌های جهان داده است؟

نگاهی به تاریخ برده‌داری در اروپا و آمریکا می‌تواند ما را بیشتر به عمق فاجعه نزدیک کند. نیروی کار میلیون‌ها برده سیاهپوستی که از آفریقا ربوده می‌شدند و در بازارهای علنی

برده‌فروشی به فروش می‌رفتند و به‌عنوان حیواناتی کارکن در مزارع به بیگاری کشیده می‌شدند، آمریکا را آمریکا کرده و غرب را به این سطح از توسعه اقتصادی کشانده است. آیا این دوران اسفبار و شرم‌آور تاریخ زندگی بشر را باید به مثابه «نقطه‌ای روشن از پیشرفت» نگریم یا به‌عنوان مرحله‌ای تاریک از هبوط بشر و تفسیر عینی این آیه مبارکه که *ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ* (روم: ۴۱)؟ کدام‌یک؟

توسعه اقتصادی - به‌مفهوم رایج - نیاز به نیروی کار دارد. برای آنکه تاریخ را بر این مبنا تفسیر می‌کند، اصل پیشرفت توسعه اقتصادی است و برای او چه تفاوتی می‌کند که این نیروی کار از کجا تأمین شود؟ با عرض پوزش، چه تفاوتی می‌کند که این نیروی کار را قاطرها تولید کنند یا برده‌ها؟ غرب می‌خواهد توسعه اقتصادی پیدا کند و این را تنها معیار و محک پیشرفت و ترقی می‌داند و توسعه، نیاز به نیروی کار دارد. این نیروی کار از هر کجا تأمین شود گامی به‌سوی ترقی است. صورت آرمانی یا صورت مثالی غرب تمدن یونان و روم باستان است و نه عجب اگر آنها نیز مردم غیر خویش را «بربر» می‌دانستند و نیروی کار مورد نیاز خود را از طریق برده‌داری تأمین می‌کردند.

امروز آنچنان که سیدنی پولارد در مقدمه کتاب گفته است اندیشه ترقی را مذهب جدید یا جانشین جدید مذهب می‌نامند و او اذعان دارد که این نامگذاری چندان بی‌دلیل نیست. اگر غایت و آرمان بشر «تمتع بیشتر از حیات دنیایی با هر قیمت ممکن» باشد، پرواضح است که فناوری، محصول معجزه‌آسای علوم جدید، حلال همه مشکلات خواهد شد. فناوری خواهد توانست که غلبه بشر را بر طبیعت و محیط خویش تحقق بخشد و ابزار و روش‌های تولید را به مرزی از پیشرفت برساند که انسان حتی مقتدرتر از خدایان یونان باستان و مرفه‌تر از اشراف تمدن باستانی روم و یونان زندگی کند.

اگر چنین باشد، فناوری بتی مقدس است و باید علم را که زمینه پیدایش این معجزه زمینی را فراهم آورده پرستید. متفکران قرن هفدهم و هیجدهم با انطباق فرضیه‌های عوام‌پسندانه علوم جدید بر جهان و فرض یک سیر خطی مستقیم تاریخی برای پیشرفت ابزار

و روش‌های تولید غذا و پرستش فناوری، به اندیشه دترمینیستی ترقی دست یافتند. بنا بر این اندیشه، انسان امروز نسبت به همه زمان‌های گذشته در بالاترین حد از پیشرفت و ترقی قرار گرفته است و (العیاذبالله) جای هیچ تردیدی وجود ندارد که مردم امروز در مقایسه با حضرت رسول اکرم (صلی‌الله علیه‌وآله) و اصحاب و اولاد او بینش عالمانه‌تر و حقیقی‌تری نسبت به جهان آفرینش دارند. به‌راستی چرا مردم غرب به این حد از عجب گرفتار آمده‌اند؟

معنای تکامل و تعالی تدریجی انسان در معارف ما با آنچه غربی‌ها در باب ترقی دترمینیستی بشر می‌گویند زمین تا آسمان متفاوت است. تکامل و تعالی برای ما اصالتاً یک اعتلای معنوی است که لاجرم دارای آثار و برکات دنیایی نیز هست. ما نیز نوعی تعالی و تکامل که ناشی از حرکت جوهریه است برای انسان قائل هستیم، اما این صیورورت تکاملی هرگز یک سیر خطی مستقیم و بی‌وقفه را در جهت تمتع هرچه بیشتر از حیات دنیایی طی نمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این عصر اصلاً عصر تفرقه است. وحدت و اتحاد ناشی از توحید است و انسانیت هرچه از توحید به‌سوی شرک و الحاد گرایش پیدا کند، بیشتر و بیشتر به سمت تفرقه در همه زمینه‌ها پیش خواهد رفت. پیدایش ایسم‌های متعدد در تفکر بشر امروز، فی‌نفسه تأییدی بر همین سخن است و نیاز به هیچ دلیل دیگری نیست.
۲. سپس آسمان را استوار فرمود و آن دودی بود و به آسمان و زمین گفت که با طوع و رغبت یا به جبر و کراهت به‌سوی من بشتابید. عرض کردند که با شوق و رغبت می‌آیم.
۳. خداست که خلقت را آغاز فرموده است و سپس آن را باز خواهد گرداند. آنگاه به‌سوی او رجعت خواهید کرد.
۴. بازگشت به‌سوی آفریدگار توست.
۵. این سنت الهی است که از پیش جریان داشته است و ابد در سنت خدا تبدیل و تغییری نخواهی یافت.